

هدیّت از نگاه قرآن

استاد مسعود تاج آبادی

جلسه دوم - ۱۲ اسفندماه ۱۴۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

همانگونه که قبلاً بیان شد، همه ادیان آسمانی و مکاتب مطرح بشری در طول تاریخ اعتقادشان بر این بوده است که نظام انسانی و جامعه بشری نیاز به منجی موعود دارد و این منجی در آخرین مرحله تاریخ بشر ظهور می‌کند و جامعه بشری را به آن طراز و مرتبه شایسته و بایسته خودش می‌رساند. اکنون در پی تحلیل آیات قرآن درباره موضوعاتی که جزء فروع موضوعات مهدویت است، هستیم. در این بخش می‌خواهیم به بررسی آیاتی پردازیم که به نوعی ناظر به پایان تاریخ و تحقق عصر مهدویت هستند. ما دو بخش از آیات را بررسی می‌کنیم؛ یک بخشی از آیات ناظر است به اینکه پایان تاریخ چه خواهد بود و چگونه رقم خواهد خورد؟ بخش دوم بررسی ویژگی‌های خاص آن عصر و پایان تاریخ بشری است.

واژه مهدویت در قرآن

مسئله مهدویت با همین عنوان یا واژه‌هایی که مترادف با این عنوان باشد در قرآن وجود ندارد. اصولاً قرآن کریم کتاب علمی نیست که فصول متعدد و موضوعات مشخص و مرتبطی داشته باشد و درباره هر موضوعی به طور منظم بحث کرده و سخن گفته باشد. قرآن کتاب هدایت است و برای هدایت بشر و ساختن نظام و زندگی بشر نازل شده است لذا متناسب با نیازها، سوال‌ها، شبهات و پرسش‌هایی که مطرح شده است به گونه‌ای آیات نازل شده که محدود به تاریخ خاص نباشد بلکه برای همه تاریخ بشر و همه مقطع‌ها و همه مکان‌ها و اقوام و همه زمان‌ها کارگشا و راه‌ساز باشد. ما می‌خواهیم بخش اول را که ناظر به پایان تاریخ است بررسی کنیم.

آیات گویای غلبه حق بر باطل

در این بخش چند دسته از آیات وجود دارد؛ دسته نخست آیاتی است که گویای غلبه نهایی حق بر باطل است. بخشی از این آیات، آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره انبیا است. *وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لَاعِبِينَ* از ماده لعب است. لعب یعنی بازی، لاعب یعنی بازیگر و جمع آن می‌شود لاعبین که به معنای بازیگران است. در این آیه خداوند می‌فرماید ما آسمان و زمین و موجودات آسمانی و موجودات زمینی را به عنوان بازیگری نیافریدیم. ما نخواستیم در خلقت بازی کنیم، اینگونه نبوده که ما دچار خستگی و ملالت شده باشیم و برای اینکه از خستگی

در بیاییم، خلق کرده باشیم . ما برای بازیگری، جهان و موجودات زمینی و آسمانی از جمله انسان را نیافریدیم. در واقع این آیه می‌خواهد بگوید که خداوند متعال از خلقت آسمان‌ها و زمین و موجودات آسمانی و زمینی از جمله انسان هدف داشته است؛ یک هدف و غایت مهم در نظر بوده است. در آیه بعد می‌فرماید لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُوًّا لَأَتَّخِذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنَّ كُنَّا فَاعِلِينَ در آیه قبل فرمود خلقت آسمان و زمین بازی نیست و ما نخواستیم بازیگری کنیم تا از خستگی و ملالت خارج شویم در این آیه می‌فرماید که خلقت آسمان و زمین لهو نیست، ما نخواستیم کار لهوی انجام بدهیم.

تفاوت لهو انسان با لهو فرضی خدا

لهو انسان مستلزم وجود یک حادثه یا یک موجود در خارج از ذات انسان است که آن حادثه یا آن موجود خارج از ذات انسان برای انسان ایجاد لهو کند اما اگر خداوند بخواهد لهوی داشته باشد، لهو را از ذات خودش قرار می‌دهد نه از اشیاء بیرونی و از خلقت موجودات بیرونی؛ چرا که اگر مخلوقات و موجودات بخواهند برای خدا لهو باشند به این معناست که در ذات الهی تاثیرگذارند؛ همچنان که یک شی خارجی در ذهن و ذات ما انسان‌ها اثر می‌گذارد و متوجه خودش می‌کند، برای خدا هم لازم است که در ذاتش اثر بگذارد در حالیکه ذات اقدس الهی اثر ناپذیر است و قاهر بر همه موجودات است. پس اگر خدا بخواهد لهوی داشته باشد باید از ذات خودش لهو بیافریند و صد البته خداوند این کار را نمی‌کند چون ذات اقدس الهی مبرا از این است که مبدا لهو باشد.

بررسی آیات ۱۶ و ۱۷ انبیاء

اگر ما باشیم و این دو آیه می‌فهمیم که خلقت آسمان‌ها و زمین و تمام موجودات از جمله انسان نه بازیست و نه بی‌هدف، بلکه هدف دارد. هدفدار بودن این جهان یعنی معاد داشتن و رستاخیز بودن. این دو آیه دلالت می‌کنند که خلقت انسان‌ها بی‌هدف نیست؛ انسان‌ها نیامده‌اند که در این دنیا زندگی کنند بعد از دنیا بروند و همه چیز تمام شود بلکه بعد از حیات دنیویشان یک حیات دیگری است به نام حیات اخروی که آن غایت خلقت و هدف از خلقت انسان و زمین و آسمان است. آن حیات، حیات ابدی و حیات جاودان است.

آیه بعد تکمله‌ای بر این آیه است و نکته دیگری را بیان و فضای دیگری را برای ما باز می‌کند. در آیه بعد می‌فرماید بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ بَلْكَه مَا بَا حَقِّ بَرِ بَاطِلِ مِی زَنِیْمِ فِیْدَمْعُهُ و سر باطل را می‌شکافیم و به مغز آن باطل می‌زنیم فَاِذَا هُوَ زَاهِقٌ به ناگاه می‌بینید که باطل زاهق است و نابود شدنی و از بین می‌رود. خداوند در

اینجا می‌خواهد بفرماید علاوه بر اینکه خلقت انسان و جهان معاد را تجربه می‌کند^۱ پیش از برپایی معاد یک تحول دیگری در جهان رخ می‌دهد و آن این است که حق فراگیر می‌شود و باطل به ناگاه نابود می‌شود و از بین می‌رود. کلمه نقذف از ماده قذف یعنی پرتاب کردن، زدن، شکافتن سر به گونه‌ای که تا به مغز سر برسد. بنابراین ما با حق بر باطل می‌زنیم و مغز او را می‌شکافیم؛ "فاذا هو زاهق" به ناگاه می‌بینید که باطل نابود می‌شود.

پس اگر بخواهیم این سه آیه^۲ را کنار هم در نظر بگیریم مجموع این سه آیه این می‌شود که نه تنها جهان و انسان را باطل و برای بازیگری و لهو و لعب نیافریدیم بلکه اصولاً هیچ باطلی نباید در جهان دائمی باشد، هیچ باطلی نباید استمرار و دوام داشته باشد.

از آغاز خلقت تا الان حق و باطل در جهان طبیعت و در زندگی انسان آمیخته بوده است. در زندگی بشر، در تاریخ بشر هم حق بوده است و هم باطل، هم حق خودنمایی و غلبه داشته هم باطل خودنمایی و غلبه داشته است. جهان بشریت تا الان آمیخته‌ای از حق و باطل بوده است. نمرودها بوده‌اند، فرعون‌ها بوده‌اند، معصیت، ظلم و ... که مظهر باطل هستند وجود و جولان و اثرگذاری داشته‌اند. در کنار مظاهر باطل، ایمان، وحی، صداقت، عدالت، جانفشانی، ایثار، عبودیت و دیگر مظاهر حق هم بوده است. یعنی جهان بشری همواره آمیخته‌ای از مظاهر حق و باطل بوده است اما اینگونه نیست که این در آمیختگی و همراهی حق و باطل تا پایان تاریخ ادامه پیدا کند بل نقذف بالحق بلکه در یک مرحله از تاریخ پیش از برپایی قیامت با حق بر باطل می‌زنیم، با ایمان‌ها بر کفرها می‌زنیم، مومنین را بر کافرین می‌زنیم، عقاید حق را بر عقاید باطل می‌زنیم این ضربه وارد کردن‌ها ادامه دارد تا فاذا هو زاهق به یک دفعه باطل از بین برود. این آیه می‌خواهد بگوید که باطل هدف خلقت نبوده است کفر و ظلم و بی‌عدالتی و نفاق و شرک هدف خلقت نبوده اگر هدف خلقت می‌بود، خلقت بازیچه می‌شد.

حق و باطل

واژه حق به لحاظ لغوی یعنی ثابت و پابرجا بودن و واقعیت داشتن. واژه باطل یعنی هر چیزی که زوال‌پذیر است و واقعیت اصیل ندارد. قرآن را که بررسی می‌کنیم خداوند متعال خودش را حق شمرده *فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ*^۳

۱. قبلاً در مبحثی تحت عنوان ویژگی‌ها و تفاوت‌های هستی‌شناختی دنیا و آخرت عرض شد که از نگاه عموم مردم، معاد اختصاص به انسان دارد اما آیات متعددی از قرآن وجود دارد که بیانگر این است که کل جهان معاد دارند.

۲. آیات ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ انبیاء

۳. طه/۱۱۴

خداوند متعال هم مَلِك است و هم حق است. یکی از اسماء الهی حق است. خداوند حق است یعنی خدا ثابت و پایدار است و زوال‌پذیر و نابود شدنی و نقصان‌پذیر هم نیست.

سوال و جواب

شاید آیه بل نقذف مربوط به آخرت باشد نه دنیا که در نتیجه آیه در صدد این است که بگوید در آخرت باطل ریشه کن می‌شود و این دنیا با همین صورت آمیختگی حق و باطل پایین می‌پذیرد؟

جواب: اولاً: در آخرت هرگز تدریج و فعل وجود ندارد و این از خواص عالم دنیاست. فعل "نقذف بالحق" فعل مضارع است و دلالت بر تدریج و استمرار می‌کند بنابراین زدن حق بر باطل و زوال‌پذیری باطل یک امر تدریجی است. اوج و نهایت این امر در عصر مهدوی است. زدن حق بر باطل ادامه‌دار است و همین الان هم حق بر باطل زده می‌شود منتها در یک عصری "فاذا هو زاهق"، این باطل نابود می‌شود. "اذا" در این آیه اذا فجائیه است که معنای به ناگاه می‌دهد. اگر شما منتظر تحقق یک کاری باشید و از قبل هم می‌دانید که در چه زمانی این امر صورت می‌پذیرد دیگر نباید از واژه "اذا" استفاده کنید. قرآن می‌خواهد بگوید در زمانی که هیچ نشانه‌ای از نابودی باطل نیست به ناگاه باطل نابود می‌شود. هرچند فعل نقذف دلالت بر استمرار دارد ولی نتیجه نهایی آن ناگهانی است. ثانیاً: باطل هرگز در قیامت تحقق و تجلی ندارد که حق بخواهند آن را بشکافند و از بین ببرند. ثالثاً: آیات دیگری مؤید مدعای ماست.

کاربردهای واژه حق

یکی از کاربردهای حق که تا اینجا به آن اشاره شد خداوند متعال بود. کاربرد دیگر که در سوره انعام آیه پنجم^۴ آمده معارف الهی است؛ وحی و معارف و قوانین الهی است که بر انبیا نازل شده است.

۴. فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

یکی دیگر از کاربردهای حق که در سوره صف آمده دین اسلام است هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ^۵

یکی دیگر از مظاهر و مصادیق حق در قرآن کریم حیات آخرت است إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِیَ الْحَيَوَانُ^۶

با توجه به کاربردهایی که حق دارد یعنی همین ایمان، دین اسلام، آخرت و ... خداوند مرتبا با اینها بر باطل می‌زند، هرچند این زدن‌ها و این نقصان‌ها نمایان نباشد و ظاهر چیز دیگری باشد اما این ضربه زدن‌ها به باطل استمرار دارد و از زمانی که آغاز شده دیگر توقف پیدا نکرده تا زمانی که به ناگاه "فاذا هم زاهق". این نکته‌ای بود که از این آیات استفاده می‌شود.

بررسی آیات ۴۸ و ۴۹ سوره سبأ

در آیات ۴۸ و ۴۹ سوره سبأ خداوند می‌فرماید قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ بگو همانا پروردگار من با حق میزند. در اینجا خود باطل را ذکر نمی‌کند اما در آیات قبل کلمه باطل وجود داشت و با کنار هم گذاشتن این آیات و با توجه به اینکه حق در مقابل باطل است می‌فهمیم "ان ربی یقذف بالحق علی الباطل".

عَلَامُ الْغُيُوبِ خداوند متعال عَلَامُ الْغُيُوبِ است. عَلَامُ صیغه مبالغه از عالم است یعنی بسیار دانا و بسیار آگاه نسبت به الْغُيُوبِ؛ غیب‌ها. قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِيُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ حَقَّ آمَدَه است و باطل نه بر می‌گردد و نه باطل جدیدی متولد می‌شود. هم مفسران شیعه مثل مرحوم طبرسی و مرحوم علامه طباطبایی و هم مفسران اهل سنت مثل بیضاوی گفته‌اند مراد از حق، قرآن و اسلام است. کسانی مثل بیضاوی گفته‌اند کلمه حق در آیه اول^۷ وحی بر انبیا است و کلمه حق در آیه دوم^۸ قرآن و اسلام است. این اقوال تفاوتی ندارد و یکی است.

۵. صف/۹

۶. عنکبوت/۶۴

۷. قُلْ إِنْ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ

۸. قُلْ جَاءَ الْحَقُّ

بررسی یک نکته

در اینجا یک نکته وجود دارد؛ آن نکته این است که چرا خداوند متعال بعد از اینکه فرمود "ان ربی یقذف بالحق"، فرمود "علام الغیوب"؟ چه ربطی بین صدر آیه (ان ربی یقذف بالحق) با ذیل آیه (علام الغیوب) وجود دارد؟ ما در حوزه قرآن پژوهی یک قاعده تفسیری داریم که می‌گوید اگر صدر آیه مطلبی ذکر شود و ذیل آیه با ذکر اسماء الهی ختم گردد و پایان پذیرد، یک پیوند و ارتباطی بین موضوع آیه با اسم الهی که در پایان ذکر شده وجود دارد. در واقع ذیل آیه در صدد تبیین و تعلیل صدر آیه است. در آیاتی که خواندیم صدرش این بود که خداوند با حق، باطل را می‌زند؛ با قرآن، با ایمان، با مومنان و با معارف حق بر کفر و شرک می‌زند. سوالی که در ذهن مخاطب به وجود می‌آید این است چرا و چگونه این کار انجام می‌گیرد؟ در پاسخ به این سوال قرآن می‌فرماید چون خدا علام الغیوب است. حالا چرا در اینجا علم به غیب آورده شد؟ بهتر نبود بگوید که "ان ربی یقذف بالحق انه علیم قدیر، انه عزیز مقتدر"؟ خدا بر باطل می‌زند چون قوی است، بر باطل می‌زند چون مقتدر است. علم به غیب را چرا آورد؟ شاید مراد آیه این باشد که شما گمان نکنید که ما از طریق علل و اسباب ظاهری باطل را از بین می‌بریم، خیر؛ بلکه ما از غیب عالم وارد می‌شویم. غیب هر چیزی ملکوت آن است، غیب عالم دنیا ملکوت عالم دنیاست ملکوت عالم بر عالم دنیا سیطره دارد. خداوند متعال می‌خواهد بفرماید از ملکوت عالم، باطل را نابود می‌کنیم؛ از باطن دنیا باطل را نابود می‌کنیم هرچند در ظاهر باطل اقتدار و نمایی داشته باشد. معجزات انبیا از ملکوت عالم است، یک عصا وقتی بخواهد در چرخه طبیعت تبدیل به اژدها شود چندین هزار سال به طول می‌انجامد ولی برای موسی یک لحظه تبدیل به اژدها می‌شود علتش این است که این کارها از ملکوت و غیب عالم انجام می‌شود و با اسباب ظاهری و مادی نیست. خداوند علام الغیوب است یعنی ملکوت‌ها در اختیار خداست گمان نکنید که خداوند متعال با ظاهر و با روبه‌رو شدن با باطل می‌خواهد باطل را از بین ببرد. شاید علام الغیوب که در این آیه آمده می‌خواسته این را بگوید گمان نکنید که دست ما بسته است، نگویید باطل همه علل و اسباب طبیعی را تسخیر کرده است پس چگونه باطل را از بین ببریم؟ خداوند می‌فرماید من علام الغیوب هستم قُلْ جَاءَ الْحَقُّ حَقُّ آَمَد، قرآن آمد، اسلام آمد؛ حالا که قرآن و اسلام آمد و مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَا مَا يُعِيدُ دیگر نه باطل اعاده می‌شود و نه برمی‌گردد و نه باطل جدیدی قرار می‌گیرد. خداوند می‌خواهد بگوید اسلام و قرآنی که ۱۴۰۰ سال قبل آمد فرقی با کتب و ادیان گذشته در این است ادیان گذشته آمدند و باطل زمان خودشان را تا حدودی از بین بردند و غالب شدند اما بعد از رحلت پیامبر آن دین، دینشان دچار اندراس و انحراف شد و دوباره به محاق رفت و پنهان و مغلوب شد. باطل بعد از آن پیامبر جایگزین دین حق شد. مثل

دین حضرت ابراهیم که دچار انحراف شد و از صحنه زندگی بشر خارج شد یا دین حضرت موسی علیه السلام یا دین حضرت عیسی که با آمدن این ادیان باطل کنار رفت ولی دوباره باطل جدیدی به وجود آمد و باطلی نمایان شد یا آن باطل قبلی و خرافات قبلی برگشتند. قرآن می‌فرماید ای پیامبر به مشرکان بگو جَاءَ الْحَقُّ قُرْآنَ آمد و دیگر قرار نیست قرآن به حاشیه برود و مغلوب بشود. وَمَا يُبَدِّئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ نه باطل جدیدی به وجود می‌آید که بخواد قرآن و ایمان قرآنی را به حاشیه ببرد و نه باطل‌های گذشته بر می‌گردند و اعاده می‌شوند. سیر قرآن سیر پیشرو است و می‌رود تا سیطره پیدا نکند.

بررسی آیه ۱۷ سوره رعد

آیه دیگر آیه ۱۷ سوره رعد است که مورد بررسی قرار می‌گیرد. علامه طباطبایی یک مبنای تفسیری دارند ایشان در این مبنا آیات قرآن را سه دسته و طبقه می‌کنند. تمام آیات قرآن در یکی از این سه طبقه و دسته قرار می‌گیرند. دسته اول آیات متشابه است یعنی آیتی که هر یک از این آیات دو یا سه معنا درباره‌اش متصور است؛ نمی‌دانیم معنای الف مراد است یا معنای ب مثلاً آیه الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى^۹ مراد از عرش مقام سلطنت است یا علم فعلی خداست یا ملکوت عالم است یا به تعبیر مجسمه یک تختی دارد که العیاذبالله بر آن قرار گرفته است. این آیه متشابه است که چند معنا درباره آن متصور است. دسته دوم آیات محکم هستند یعنی معنای این آیات کاملاً روشن و واضح است و احتمالات گوناگون ندارند. آیات محکم قرینه و پشتوانه می‌شوند برای فهم آیات متشابه. دسته سوم غرر آیات است یعنی آیات درخشنده و به تعبیر ما آیات کلیدی. آیات کلیدی آیات بنیادی در قرآن هستند که در موضوعات ناظر به موضوع آیه حکم ترازو و معیار دارند و تبیین‌گر بسیاری از آیات خواهند شد. مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید آیه ۱۷ سوره رعد از آیات غرر و کلیدی و از آیات بنیادی است که در حوزه‌های مختلف حضور دارد و باید به عنوان یک شاخص و معیار مورد نظر قرار بگیرد.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً خِذَا مِنْ السَّمَاءِ آبِي مِي فَرَسْتَد فَسَالَتْ أَوْدِيَهُ بِقَدَرِهَا وَ آين آب‌هایی که از آسمان نازل می‌شوند در دامنه کوه‌ها^{۱۰} در چاله‌هایی قرار می‌گیرند و هر چاله به اندازه خودش آب می‌گیرد و بعد از پر شدن جریان پیدا می‌کنند فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا آين سيل آب که راه می‌افتد باعث می‌شود خس و خاشاک روی آن پديد بيايد و همراه با پلیدی‌ها باشد وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ همچنين موقعی که

۹. طه/۵

۱۰. اودیه جمع وادی به معنای چاله‌هایی که در دامنه کوه قرار دارند.

می‌خواهند سنگ طلا را ذوب کنند تا ناخالصی‌هایش گرفته شود کفی روی آن پدید می‌آید این کف تمام زیور را فرا گرفته است کَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ خداوند متعال اینگونه حق و باطل را به هم می‌زند فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً اما این کف‌های روی آب و جواهرات از بین می‌روند و دور افکنده می‌شوند وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ و آنچه که برای مردم نفع دارد و مفید است باقی می‌ماند کَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ اینگونه است که خداوند متعال مثل میزند برای شما.

در این آیه خداوند متعال برخی از حقایق عمیق معرفتی را در قالب مثل بیان کرده است. آنچه که خدا می‌فرستد زلال است، در آبی که از آسمان می‌آید هیچ پلیدی نیست، آنچه که از آسمان می‌آید فقط آب است و غیر از آب چیز دیگری نیست و مفید است. اما این آب وقتی در قالب‌های طبیعی قرار می‌گیرد آلودگی پیدا می‌کند. این پلیدی مستقیم مال خود آب و از طرف خدا نیست بلکه به خاطر محدودیت‌های عالم طبیعت است. طبیعت یک نقصان ذاتی دارد که باعث می‌شود آب زلالی‌اش را از دست بدهد. این پلیدی جدا از آن نیست. قرآن فرمود "رایباً؛ رایباً یعنی فراگیر شده، یعنی پلیدی غالب بر آب و آنچه که خدا فرستاده می‌شود. پس هرچه خدا فرستاده زلال و طاهر است ولی وقتی با انسان‌ها برخورد و تعاملات ایجاد می‌کند باطل و خس و خاشاک تولید می‌شود. مراد از زبد در اینجا باطل است زیرا فرمود کَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ این مثال‌هایی که زدم که روی جواهرات یا آب، کف قرار می‌گیرد، مثال زدم برای حق و باطل که بدانید آنچه که هدف از خلقت بوده حق است آنچه که خدا خواسته در زندگی بشر ظهور و سیطره و نفوذ پیدا کند و فراگیر شود حق است ولی لازمه عالم طبیعت این است که باطل تولید شود که مربوط به عالم بشری است. فَاحْتَمَلِ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا احتمال یعنی حمل کردن با نیروی حامل. این سیل است که کف و خس و خاشاک را حرکت می‌دهد و خود آن‌ها هیچ حرکتی ندارند. ما حرکت را در ظاهر به خس و خاشاک نسبت می‌دهیم ولی در واقع حرکت برای آب است که حرکت می‌کند و با نیروی آن خس و خاشاک را حرکت می‌دهد. خداوند می‌خواهد بفرماید که باطل مثل پلیدی‌های روی آب است که ما آن را نیافریدیم بلکه لازمه عالم طبیعت است. پس وجود باطل که عبارت است از کفر و نفاق و فسق، ذاتی و اصیل نیست بلکه به تبع است. انسان فطرتاً موحد و مومن است. آنچه که خدا آفریده انسان و ایمان توحیدی دارد اما کفر و نفاق و فسق در اثر اراده و اختیاری که خداوند به انسان داده است و به مقتضای عالم طبیعی پدید می‌آید. این‌ها از خودشان قدرت ندارند بلکه قدرت مال حق است. اگر در دنیا دروغ گفتن موجب پیروزی ظاهری می‌شود به خاطر قدرت داشتن دروغ نیست بلکه به خاطر قدرت داشتن صداقت است زیرا مخاطب زمانی دروغ را باور می‌کند که در جامعه صداقت حاکم باشد اما اگر تمام جامعه را دروغ فرا گرفته باشد

هرگز کسی دروغ را باور نمی‌کند این دروغ خودش را صادق جلوه داده و از نیروی صداقت استفاده کرده که مورد پذیرش قرار گرفته است و گرنه دروغ هیچ نیرویی ندارد. همچنین خیانت در امانت؛ چون مردم نوعاً امانت دارند با سوء استفاده از این فضا است که خیانت در امانت صورت می‌پذیرد. قدرت یزید و معاویه از پیامبر اکرم و از امیرالمومنین و از امام حسین است به همین خاطر معاویه نیامد بگوید من برای کفر می‌جنگم بلکه گفت برای اینکه ایمان و سنت پیامبر را حاکم کنم می‌جنگم. یزید هم نگفت می‌خواهم بروم یک امام کامل را به شهادت برسانم بلکه گفت می‌خواهم یک خارجی و یک کسی که بر علیه دین و پیامبر اکرم و بر علیه قرآن خروج کرده را بکشم. معاویه و یزید با قدرت حق به جنگ حق آمدند. در نتیجه آیه به ما می‌گوید که این سنت تکوینی الهی است که باطل خودش نیرویی ندارد و از حق نیرو می‌گیرد و روی حق را می‌پوشاند همان طوری که کف روی آب را می‌پوشاند.

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ؛ ضرب به معنای تثبیت کردن است^{۱۱} حق را بر باطل می‌زند و حق را تثبیت می‌کند. نکته دیگر در این آیه این است که حق را به آب و جواهر و باطل را به زبد تشبیه کرد و فرمود فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً این‌ها رفتنی و نابود شدنی هستند اما حق ثابت و ماندنی است. حق را به "ما ينفع الناس" تشبیه کرد. این سنت الهی است که حق اصیل باشد و باطل فقط جولان ظاهری داشته باشد بگونه‌ای که آن کسی که نگاه می‌کند فقط باطل می‌بیند؛ آن کسی که به طلای در کوره و در حال ذوب شدن نگاه می‌کند کف را می‌بیند اما این کف می‌رود و طلا باقی می‌ماند زیرا آن طلا اصیل است.

در آیه قبل نقذف و یقذف و در این آیه هم یضرب فعل مضارع هستند و فعل مضارع دلالت بر استمرار و تدریج دارد یعنی مستمراً حق بر باطل می‌خورد تا زمانی که باطل در نظام انسانی نباشد و مظاهر باطل همه از بین بروند و فقط حق بماند و مظاهر حق.

این آیه‌ای که خواندیم هم معنا و نظیر است با آیه ۷ سوره انفال وَ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ یزید فعل مضارع است یعنی اراده تکوینی خدا بر این تحقق گرفته که يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ حق احقاق

۱۱. ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلِيلَةُ وَالْمَسْكَنَةُ (بقره/۶۱) ضرب در این آیه هم به معنای تثبیت است یعنی ذلت و مسکنت را بر بنی اسرائیل تثبیت می‌کنیم.

یابد. کلمات الهی سربازان الهی هستند، هر چه در آسمان و زمین است نیروهای الهی هستند. احقاق حق یعنی نمایان شدن آثار حق. یحق در این آیه هم فعل مضارع است اگر احقاق حق مستمر و تدریجی است زوال باطل هم تدریجی و مستمر است.

یک قاعده در تفسیر داریم به نام قاعده تقابل. یعنی کنار هم قرار گرفتن دو واژه که با هم ارتباط داشته باشند. در این آیه باید در مقابل احقاق حق، ابطال باطل باشد یعنی آیه باید اینگونه باشد یحق الحق بکلماته و يبطل الباطل بکلماته اما چرا به جای يبطل الباطل فرمود و يقطع دابر الکافرين قطع می‌کند دنباله و آثار کافران را؟ برای اینکه به ما بفهماند که مراد از حق قرآن و ایمان و دین حق است و مراد از باطل کافران و منافقان است.

نکته دیگری که از آیه ۷ انفال به دست می‌آید این است که تعارض و تراحم بین حق و باطل است نه بین حق با حق. رابطه حق با حق نصرت و همپوشانی است.